



«بدرود» نوشته آنتوان ژکو، مونولوگ نویسی پررمز و رازی ست که سر در بستر ناخودآگاه انسان پربشان احوال قرن پیش رو دارد؛ انسانی که در لایه لای سرعت، تکنولوژی و در نهایت سبقت به قصد جانمندن، خود را به خودفراموشی سگراور و زنده‌های عادت داده است؛ روایتی تودرتو از تضاد و تفاهم رابطه‌هایی قراردادی، هم خونی، اجتماعی و در یک نگاه مثلا انسانی. قهرمان داستان با سبک و سیاقی کاملا امروزی و به دور از تکلف‌های رایج زندگی مدرن با دو فرزندش به گفت‌وگویی صریح و بی‌برده نشسته است: «اگر همه چیز طبق روال پیش رود/ اگر آن سیاره رشد کند و جامعه‌ای واقعی شکل بگیرد/ همان‌طور که در برنامه‌ریزی‌ها آمده و به تدریج نیز ساخته می‌شود/ در این صورت پسرهایم می‌خواهند بازگردند؟» پدر هم چنان که پسران را به سفر ترغیب و تشویق می‌کند، نگران است به سبک و سیاق همه پدران، سفر برای او تعریفی دیگرگونه از تعریف‌های دیگر آدم‌ها از آن دارد؛ چرا که خوب می‌داند که زمین دیگر جای خوبی برای زیستن نیست، می‌داند که عدالت در زمین یافت شدنی نیست، می‌داند برای انسان بودن سفر شرط لازم است و برای ماندن، شرط کافی. اما او نمی‌خواهد پسرانش به راهی بروند که او از پدرش آموخته وقت، رفتن، عقب‌دوایس گذشته بودن‌ها، با هزار و یک نگاه به عقب، دل‌واپس گذشته بودن‌ها، همیشه آدمی را از مسیر با می‌دارد، از اصل، از هدف، او رفت اما نماند آن چه که باید می‌شد. پدر عزمش در رفتن پسرانش ترمز جز از خود آنان است. نگاهی اپرئستانی، ماوراء خواستن‌ها... این نگاه و این خواست از جانب نسلی که کمتر نسل بعد از خود را می‌فهمند و یا حتی می‌توان گفت که نمی‌فهمند، بی‌تردید تحسین‌آمیز است.

اینجا ما به تعلیقی معنادار از جانب نویسنده روبه‌رو هستیم؛ تعلیقی کشنده، رمزآلود با نشانه‌گذاری، محتوی شکلی دیگر به خود می‌گیرد و مخاطب حال‌دار روی صندلی تماشاخانه کم‌کم به میخ‌های زیرپیش خومی‌گیرد. آخر چرا، چطور و چگونه می‌شود پیش بروی و به پیش رفتن بخوانی و باز دغدغه‌مند راه باشی؟ مگر خودت نمی‌دانی مقصد کجاست؟- جایی دور از دسترس بشر، دور از این همه دانات و پلیشتی و تباهی، جایی که می‌توان به عدالت، انسانیت، آزادی و برابری اش دل بست، پس چرا؟! دل مشغولی‌ها و دل‌نگرانی‌های پدرانه اما همچنان همراه‌دو گنج‌کننده، حال‌تاشاچی دارد هم ذات‌پنداری می‌کند با پدر. خاصیت هنر شاید این است که کنار درمندان بنشیند. نمی‌توان بی‌تفاوت از این همه، بی‌ترجم گذشت: «می‌ترسم آنجا هیچ بویی نباشد/ مریخ عاری از آب باشد/ فرزندانم باید به آنجا عادت کنند».

حالا در پرده‌ای دیگر، پیش از آنکه پدر بخواهد با پدر روند شکل‌گیری ذهنی اش دخالتی داشته باشد، سفر صورت گرفته و مسافران رفته‌اند؛ بی‌خدا حافظ گشتن، بی‌دغدغه... اما چرا؟ مگر این‌ها از زمره خلف‌های روی زمین نبودند دوتایی‌شان، مگر مایه فخر و میاهات پدر نبودند؟ اصلا چه کسی گفت بروید، چرا؟ «فرزندانم کجا هستین؟/ لاید خیلی بدجور چیست؟» «بدرود» که پدر را تنهاگذارد و فریتد، بی‌من!»، «بدرود» که در دقیقه‌هایی به شدت لعنتی و دیرگذر مخاطب و تماشاجی‌ای می‌کشد؛ درست شبیه «در انتظار گودو» بکت، آنجا که دو قهرمان قصه دارن از ترس و غروب و هم‌لود و شبی که در راه است به خود می‌لرزند و آنکه باید می‌آمد، نیامد. چه کسی این همه نیرنگ و نقاب‌را روی صورت دنیا کشید و رفت؟! اما همین کشداری و کشندگی در لایه‌های زیرین خود حامل معناهایی هستند دوگانه و گاه چنگدانه. معناهایی که پیام اصلی نویسنده به جامعه روبه زوال قرن است و دیگر هیچ، معناهایی که ما عادت داریم به نفهمیدنشان، ندیدنشان، چرا که ادبیات را در لایه‌های بیرونی اش شناخته‌ایم، شرط تنها؛ التذاذ! در «بدرود»، با همه تک‌گویی‌ها، نبودن دکوپاژهای جذاب و مسجورکننده، ساده‌گویی‌ها و کشداری برخی از دقیقه‌هایش، آن قدر معنا و مفهوم فلسفی، روانشناختی، تاریخی، جامعه‌شناختی و در یک کلام انسان‌شناسی نهفته است که برای اهل نظر، همان یک اثر کلاسی کافی است. کتابی لاغر با هزار و یک مضمون که نوشتنش جاقی بسیاری می‌طلبد و درازی فرصت. سخن در این باب بسیار است و فرصت کوتاه و نقد و نظر بیشتر آن فرصتی دیگر می‌خواهد، شاید بعد از بی‌برده پرده نمایش درامدش... این نمایشنامه به با گذردانی کیوان عموزاده و به ترجمه و تهیه‌کنندگی سعیده سیدکابلی، در روزهای ۲۶ و ۲۷ فروردین سال جاری در سالن اکو به روی پرده خواهد رفت.



## تیراژهای کتاب مایه شرمساری است

### حیات رقت‌انگیز شعر در فضای مجازی!

هادی حسینی نژاد: محمد آشور (شاعر و روزنامه‌نگار) متولد ۱۳۵۱ کرج است. «این همه رد پای تو تا کجاست که می‌رود»، نخستین مجموعه شعر او بود که در سال ۱۳۸۰ به انتشار رساند و پس از آن پنج مجموعه دیگر را تا سال ۱۳۹۲ روانه بازار کتاب کرد؛ از جمله «یک سیب در سه دیس»، «نت‌ها به ریل» و «یک سایه در سپید». انتشار گزینه شعری او به همت ابوالفضل پاشا و آفاق شوهانی از سوی انتشارات «کتاب هرمز» در اهواز که با نام «حجمی شبیه تو» به بازار آمده، بهانه خوبی بود تا پس از مدت‌ها، بار دیگر با او کب و گفتی را ترتیب دهیم؛ حول و حوش موقعیت شعر امروز و آینده، تعجب نداشت که آشور همچون دیگر هم‌قطاران خود، دل خوشی از شرایط فرهنگی موجود نداشته باشد. شرایطی که به قول او گاه در تعارض با دست به قلم شدن و شعر سرودن می‌نماید!

«اخیرا گزینه اشعاری از شما با عنوان «حجمی شبیه تو» به انتشار رسیده است. کمی درباره کلیات این خبر توضیح دهید.

این گزینه شعر، مجموعه‌ای است که توسط دوستان شاعر و منتقد ابوالفضل پاشا و آفاق شوهانی از میان پنج دفتر شعر نخست من همراه با تعدادی از شعرهای منتشر نشده گزینش شده و به تازگی توسط «انتشارات کتاب هرمز» چاپ و توزیع شده است. پیش از انتشار این گزینه شعر، در فروست کتاب‌ها، هفتاد، گزینه شعرهایی از شاعران هفتادی «ابوالفضل پاشا»، «آفاق شوهانی»، «رضا چایچی»، «بهزاد خواجهات»، «محمدحسین عابدی»، «مهرنوش قربانعلی» و «افسانه نجومی» توسط نشرهای «مهر و دل»، «ترنجستان» و «ناهوته» به چاپ رسیده بود. مجموعه شعرهایی هم در کنار این گزینه شعرها منتشر شده که زحمت انتشار آن آثار را هم آقای «پاشا» و خانم «شوهانی» کشیده‌اند.

«شعرها مربوط به چه بازه زمانی هستند و آیا فکر می‌کنید کنار هم قرار گرفتن شان، نمایش جالبی از فعالیت‌های ادبی شما به دست داده است؟

این گزینه شعر، مشتمل بر ۶۲ شعر در بازه زمانی بیست ساله ۱۳۸۰ تا ۱۴۰۰ است که از این میان چهل شعر از مجموعه شعرهای «این همه رد پای تو تا کجاست که می‌رود»، «خیس حرف‌های دیوارم»، «من اینم از خودم - درست شنیدی ۱-»، «یک سیب در سه دیس» و «نت‌ها به ریل» انتخاب شده و به ترتیب سال انتشار در مجموعه قرار گرفته؛ به همراه ۲۳ شعر منتشر نشده مربوط به سال‌های اخیر که در انتهای دفتر آمده است. توالی تاریخی شعرها تا حد زیادی می‌تواند روند شاعری مرانشان دهد اما از آن‌جا که انتخاب شعرها با توجه به سلیقه دوستان (که گرایش هفتادی دارند) و شمای کلی فروست کتاب‌های هفتاد صورت گرفته، بدیهی ست تنها بخشی از روند شاعری مرانشان می‌دهد؛ چرا که بحث‌هایی که در این قسمت که مثلا تمام شعرهای یک شاعر هفتادی رویکردی هفتادی داشته باشد و من هم در شعر تجربیات متفاوتی را از سر گذرانده‌ام و شعرهای از سد ممیزی گذشته این کتاب، تنها توالی تاریخی بخشی از شعرهای مرا که رویکرد هفتادی دارد، نشان می‌دهد.

«همان‌طور که مستحضرید، این سال‌ها بازار کتاب به شکل اعم و شعر به طور اخص، چندان حال روز خوشی نداشته است. ارزیابی شما از این وضعیت، خصوصا در حوزه انتشار مجموعه شعرها چیست؟

درست می‌فرمایید! طی این سال‌ها شاهد بوده‌ایم که گاه انتشار کاغذی بزرگ‌ترین و معتبرترین روزنامه‌ها و مجلات جهان متوقف شده و تیراژ کتاب در همه‌جای جهان کاهش یافته. در و انفسای جهان سوم و غلبه‌های کشورها که متأسفانه این معضل شدیدتر هم است و تیراژ انتشار کتاب و خصوصا شعر مایه شرمساری اهالی قلم؛ و چه شرمساری تلخی ست این‌که شاعر خود را شرمسار از نادانی و ناتوانی دیگران ببیند؛ شاید د چار بد بینی شده باشم؛ اما راستش من به هیچ وجه بوی بهبود از او ضاع جهان نمی‌شنوم و فکر می‌کنم که این روند کاماکن نزولی خواهد بود و به فرض که در آینده‌ای نه‌چندان دور مخاطبی هم برای آثار جدی ادبی باقی بماند، آن آثار را در فرمتی دیگر دنبال خواهد کرد و صنعت نشر دوام زیادی نخواهد داشت. مگر در شکل و بترینی و با انتشار کتب نفیس و کتابخانه‌ای، البته شعرک‌ها کاماکن در فضای مجازی مخاطب خود را خواهند داشت و گونه‌های خاصی از شعر در استاتوس‌ها به حیات رقت‌آور خود ادامه خواهند داد! و در نهایت شعرهای هرچه زودتر، خوش‌رنگ‌تر به چشم مخاطبان مجازی خواهد آمد!

«در مقایسه با دهه‌های هشتاد و نود، به نظر می‌رسد تب انتشار شعر هم نزد شاعران و هم ناشران فروکش کرده است. آیا تنها دلیل، کم‌میل شدن مخاطب به خواندن است یا باید از منظر جامعه‌شناسی و روانشناسی و... به این شرایط پرداخت؟

حتما که استقبال مخاطب تاثیر زیادی در تمایل ناشران به انتشار کتاب شعر دارد و حتما هم که در میل و رغبت شاعران به انتشار شعرشان بی‌تاثیر نیست؛ اما این فقط وجه پیدای داستان است. بخش مهم‌تر، همان بخش پنهان ماجراست؛ یعنی فاصله گرفتن شاعران از امر نوشتن! زمانی فکر می‌کردم که یک شاعر ناچار از نوشتن است، حتی اگر منتشر نکند... تصور این‌که زمانی یک شاعر هیچ انگیزه‌ای برای سرودن نداشته باشد برایم تصویری محال بود؛ حالا ولی با هر دوستی که صحبت می‌کنم، می‌شنوم که قلم را فراموش کرده است. از بزرگ‌ترها شنیده‌ام دوام داستان بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ و ناامیدی مفرط و روشن‌فکران، نویسندگان و شاعران آن سال‌ها را... اما به چشم ندیده‌ام بودم که دیدم...

من فکر می‌کنم شعر از دهه هفتاد تا نیمه اول دهه هشتاد، بیش‌ترین مخاطب حرفه‌ای را داشت... از اواسط دهه هشتاد و با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد و حاکم شدن فضای پوپولیستی در عرصه فرهنگ و اجتماع، از دل مخاطبان شعر و ادبیات جدی کاسته شد، اما به دلیل

کثرت رسانه‌هایی که در دهه هفتاد شکل گرفته بود و به‌رغم توقیف فله‌ای مطبوعات، هنوز تنوع و کثرت نسبی خود را داشت، شعر پایگاه و جایگاه خود را حفظ کرده بود. در دهه هشتاد، گرچه اکثر قریب به اتفاق روزنامه‌ها و مجلات صفحات شعر داشتند اما تیریون‌ها اغلب در اختیار ساده‌نویسان بود و رویکرد پوپولیستی حاکم بر فضای سیاسی، عرصه فرهنگ را هم تحت نفوذ خود درآورد.

معدود مجلات و روزنامه‌هایی با گرایش بازر اما کاماکن روزنه تنفسی بودند برای حیات ادبیات و شعر مستقل و پیشرو. همین انکف فضا کافی بود تا جریان شعر پیش‌رو و حرفه‌ای، سکون و سکوت شعر سال‌های دهه هشتاد را به هم بزند و مرتعش کند و رفته‌رفته در ده نود شاهد طیفی از شاعران جوان باشیم که اسپر اینتال جریان ساده‌نویسی بودند و با خواندن آثار پیشین، از «شعر حجم» و «شعر دیگر» گرفته تا «شعر هفتاد» و غیره، فضایی متکثر را در شعر بیافرینند و نوید دهنده روزهای بهتر برای شعر باشند. استقبال مخاطبان، ناشران و رسانه‌ها از شعر نیز طی سال‌های دهه‌های هشتاد و نود کاماکن روزنه‌ای از امید باز گذاشته بود، اما از نیمه دوم دهه نود به این سو و با توالی اتفاقات تلخ که دائم و دانید، شاهد فضا کنونی عرصه فرهنگ و هنر هستیم. در این فضا، شاعری حکایت تلخی ست... باید قبول کنیم که در چنان فضایی خلق اثر هنری ارزشمند، کاری سخت و گاه ناشدنی ست! بله! قطعا شرایط امروز در وقوع چنین وضعیت‌ی دخیل است و می‌توان و حتی می‌باید از منظر روان‌شناختی و جامعه‌شناسی به آن پرداخت. وقتی یک وضعیت، بر قشر بزرگی از افراد جامعه تاثیر می‌گذارد، حتما جای درنگ دارد. ضمن این‌که قطعا چنین فضایی محدود به اهل قلم و هنرمندان نیست و سایر اقشار و گروه‌های جامعه را هم تحت شعاع و تاثیر قرار داده است.

«موقعیت جریان‌های شعری پیشرو را چطور ارزیابی می‌کنید؟ بعد از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ که دامنه بحث‌هایش تا حدودی در دهه ۹۰ نیز دنبال می‌شد، به نظر می‌رسد روزگار آرام و کم‌اتفاقی را تجربه می‌کنیم.

به نظر شما این مساله طبیعی نیست؟! در شرایط کنونی و با وجود دغدغه‌هایی که هر هنرمندی در جایگاه یک انسان حساس و احتمالا با درجه آسیب‌پذیری بیشتر، با آن روبه‌روست، چقدر جای پرداختن به تئوری‌ها و جدل‌های ادبی ست؟ راستش را بخواهید من گاهی از این‌که هنوز به‌رغم این نابسامانی‌های موجود، توان نوشتن شعر داشته باشم احساس پدی میدم! کم! حتی رغبت بیگیری انتشار چاپ مجدد آثارم را ندارم و چندین کتاب تدوین نشده در دست دارم که هیچ انگیزه‌ای برای انتشارش ندارم.

تازه مشکلات من نسبت به بسیاری از همکارانم، اندک است و حتی تصور سختی‌هایی که آن‌ها تحمل می‌کنند برایم قابل تحمل نیست. حتما در شرایطی عادی، مباحث ادبی امکان طرح داشت و لاجرم از میان بحث‌ها و جدل‌ها به چیزهای قابل توجه و مهمی هم برمی‌خوریم، اما امروز اگر اتفاق قابل درنگی هم بیفتد با سکوت منتقدان نادیده و ناشنیده می‌ماند و اثر آن محو می‌شود. البته در درازمدت جای نگرانی نیست.

اتفاقا این مباحث در ذهن و درون شاعران به خستگی می‌رسد و به‌وقت و هنگامی که شرایط بروز آن پیش بیاید، مطرح شده و به جریان شعر معاصر تحرک می‌بخشد. همان‌گونه که در دهه هفتاد شاهد جریان اصیل فرهنگی و هنری بودیم که هم‌سو با شرایط سیاسی اجتماعی فضای جامعه را مرتعش کرد.

«در سال‌های اخیر، با درگذشت چهره‌های سرشناسی از شعر مدرن روبه‌رو شدیم؛ رویایی، براهنی، چالنگی، احدی و... این‌ها خلا‌ها پرشدنی هستند؟

یکی از حسرت‌های من همین فقدان هاست... فقدان افرادی که جایشان به سادگی پر نمی‌شود و به‌قول رضا براهنی «مرگشان مرگ هر کسی نیست». قصد اسطوره‌پردازی ندارم؛ اما واقعا دوره غول‌های ادبی برآمده و جای هرکدام از شاعران و منتقدانی که نام بردید خالی خواهد ماند و به این سادگی‌ها پر نخواهد شد.

یکی از حسرت‌های من همین فقدان هاست... فقدان افرادی که جایشان به سادگی پر نمی‌شود و به قول رضا براهنی «مرگشان مرگ هر کسی نیست!» قصد اسطوره‌پردازی ندارم؛ اما واقعا دوره غول‌های ادبی برآمده و جای هرکدام از شاعران و منتقدانی که نام بردید خالی خواهد ماند و به این سادگی‌ها پر نخواهد شد.



جداى از دانش وسيع و جسارت مثال‌زدنى، افرداى نظير رويابى، براهنى واحمدرضا احمدى، شاعرانى تمام‌وقت بودند و در اين روزگار کمتر كسى را مى‌شناسم كه شاعرا يا منتقدى تمام‌وقت باشد. شرايط ديگرا اجازه چنين زيبستى ندى دهد. شاعر و منتقد ادبى در ايران امروز به ندرت مى‌تواند از راه نوشتن ارتزاق كند و هنرمند امروز ناچار مى‌بايد حوزه كار خود را از حوزه علايقش جدا كند. عرصه هنر و ادبيات و شعر اقتدر وسيع است كه كار تمام‌وقت طلب مى‌كند و ذهنى كه تماما وقف و معطوف به آن باشد. بدون تمرکز مدام و با ذهنيتى چندپاره، رسيدن به قله‌هاى اين عرصه دور از دست است و بعيد.

«صنعت نشر دوام زيادى نخواهد داشت مگر در شكل و بترينى و با انتشار كتب نفيس و كتابخانه‌اى...»

«به عنوان آخرين سوال، نقش رسانه و مطبوعات را در پيشبرد جريان‌هاى ادبى چقدر مى‌دانيد و آيا شرايط موجود، قانع‌كننده است؟

واضح است كه رسانه‌ها در مطبوعات از مهم‌ترين اركان پيشبرد جريان‌هاى ادبى هستند. در دنياى امروز و با وجود فاصله‌هاى مكانى و تيراز اندك كتاب و جلسات جلسه‌گرديخته، بدون رسانه، اساسا چيستى شكل نمى‌گيرد. تا مباحث ادبى سر از مطبوعات و رسانه‌ها درنياورد و نظرات و شرايط قلمشان نقش مهمى در شكل‌گيرى انديشه‌ادبى و نسل من داشته‌اند. حيف كه آثار ارزشمندى كه زير قلم داشتند، ناتمام ماند و روزگار مجال نداد كه به شعر معاصر جاني تازه ببخشند!

«با توجه به جريان‌شناسى شعر مدرن فارسى در دهه‌هاى گذشته، تعريف امروز شما از شعر مترقى و موثر چيست؟ به نظر تان اين ويژگى‌ها از سوسى شاعران حرفه‌اى، پيگيرى و مراعات مى‌شوند؟

از ديد شخص من، شعر مترقى و موثر شعرى ست كه همزمان هم نقش تاريخ ادبى‌اى ايفا كند و هم به گنجينه زبان فارسى بيفزايد؛ مانند برخى از شعرهاى «تيمما»، «شالمو»، «فروغ»، «سپهرى»، «نصرت رحمانى»، «رويابى»، «براهنى»... ؛ شعرى كه از سوسى مسيرهاى تازه فراروى شعر معاصر بگشايد و راه تازه نشان دهد و از طرفى در ذات خود شعرى به كمال باشد. طبيععا خلق چنين اثرى كار ساده‌اى نيست و «صبر بسيار بايد پدر بيزر فلک را» تا چنين شعرى زاده شود. اما «آب دريا را اگر نتوان كشيد» لااقل مى‌شود كف دستى نوشيد. من اما امروز به کمتر از آن كمال هم قانعم و هر شعرى كه به قدر وسهم خود بتواند در يكى از اين دو مسير هم به منزلى برسد، قدمش روى چشم من است. بنا برسليقه شخصى، براى من شعرى كه به زبان بى‌توجه باشد قدر و جاىگاهى ندارد. يك شعر منهاى زبان، براى من نهايتا يك پيش‌شعر است. به فرض توجه داشتن به زبان و قرار گرفتن در مرتبه شعر، چگونگى رفتار با زبان، اولين مولفه‌اى ست كه ذهن مرا درگير مى‌كند. بعد فرم و ساختار و احيانا موسيقى شعر و تصاوير و حتى آرايه‌ها و... كه در تناسب با درون مايه توانسته باشد محسولى متعادل ارائه دهد كه از هيچ سوسى بام نبيفتد. اين ويژگى‌ها در برخى از شعرهاى بسيارى از شاعران مورد علاقه من بر وجوهى از آن چه عرض كردم درنگ و تمرکز بيش ترى دارند و ممكن است شعرشان فاقد برخى از پارامترهاى مذکور باشد، اما چنانچه محصول نهايى بتواند متناسب با درونمايه چيزى را در درون من جايه جاكند، در فولدر شعرهاى محبوب من قرار مى‌گيرد و چه بهتر كه از عادت‌هاى ذهن من فراروى كند و مرا به شگفتى وادارد... كارى كه گاهى مولانا با شعر هفتصد ساله‌اش با من مى‌كند و تا مدت‌ها مرا مست و گيج و حيران مى‌كند: «ليك لطيفى قهر در پنهان شده...»

